

هو العليم

تبيين مقام ستاريت خداوند متعال

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس چهاردهم

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَي أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

«وَلَوْ خِفتُ تَعَجِيلَ الْعُقُوبَةِ لاجْتَنَبْتُهُ لَا لِأَنَّكَ
أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلَعِينَ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ
خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ
الْأَكْرَمِينَ»

خدایا اگر ترس از تعجیل عقوبت بود من گناه
نمی‌کردم و گِرد گناه نمی‌گشتم، و این عدم ترس نه
به این جهت است که تو بر کار من نظارت نداری،
بر امور و کار من اشراف و اطلاع نداری، بر
خصوصیات و تصرفات و افعال و اعمال، افکار،
مسائل نفسی و ذهنی من تو اطلاع نداری، نه، این
حرف‌ها نیست؛ تو در بالاترین مرتبه از نظارت و
اشراف و اطلاع و آگاهی نسبت به من قرار داری.

پس این مسامحه در اجتناب گناه و خطا برای چیست؟ به خاطر این است که تو بهترین ساتر هستی، پوشاننده هستی. کار بندگانت را افشا نمی‌کنی، از این نظر خیال‌مان جمع است. راحت هستیم و خدایی داریم که هرچه از ما ببیند چشمش را می‌بندد، غمض عین می‌کند. بر صِغَر ما و ضعف ما و قصور ما و ناتوانی ما رحمت می‌آورد.

در مقام حسابرسی أَحْکَمُ الْحَاكِمِينَ هستی؛ دقیقاً می‌دانی که چه کنی و به این پرونده چگونه رسیدگی کنی. کسی نمی‌تواند در پرونده ما در قبال تو دست ببرد، فایل‌ها را بردارد، جابه‌جا کند، صحنه‌سازی کند! و در مقام کرامت بالاترین مرتبه از کرامت را داری.

دو نکته به نظرم رسیده بود که قبل از [عرایض] بگویم: آن شب ملاحظه کردم - بعضی از رفقا حالا اطلاع نداشتند - قرآن‌ها روی زمین است. گذاشتن قرآن روی زمین توهین و اهانت به قرآن است. یا باید قرآن روی رحل باشد یا اینکه انسان قرآن را در کنار خودش قرار بدهد، روی زمین نباید باشد! یکی

هم اینکه ادعیه و دعاها و زیارت‌هایی که در شب‌های قدر است روندش برای توجه و برای جلب انوار و استفاده، بهتر است که زیارت عاشورا آخرین مرتبه از قرائت و تلاوت باشد، سایر ادعیه قبل از زیارت عاشورا باشد، بعد هم منبر و ذکر مصیبت و امثال ذلک.

این عبارتی که در اینجا امام علیه السلام می‌فرمایند عرض شد که در مقام ستاریت، خدای متعال مراتب مختلفی دارد؛ مرتبه اولش این است - خودش که می‌داند - نسبت به اطلاع سایر افراد خدا اقدامی نمی‌کند مگر اینکه خود انسان اقدام کند، کاری را که انجام می‌دهد در مرأی و منظر دیگران باشد، دیگران اطلاع پیدا کنند و همه بدانند. یک صحبتی کرده است با یکی دیگر بین‌الاثینی حالا خدا بیاید این صحبت را به وسائل مختلف و وسائط مختلف برای دیگران فاش کند. این چقدر مسائل بوجود می‌آورد و چقدر ممکن است تبعات و خطراتی داشته باشد و قضایایی داشته باشد؟ حالا یکی حرفی زده است نسبت به بنده خدایی، بعد هم خودش پشیمان شده. آدم حالا بیاید بعد از گذشت

دوماه سه ماه یک سال [بگوید] راستی می دانی فلانی راجع به شما چه گفت؟ راجع به تو یک هم چنین حرفی زد و هم چنین مسئله و هم چنین قضیه ای را گفت. هیچ فاتحه! حالا دیگر بیا و درستش کن و چه مسائلی بوجود می آید.

حالا چه بسا خودش که گفته پشیمان هم شده، توبه هم کرده، استغفار هم کرده و کسی هم اطلاع ندارد و هیچ کس خبری هم ندارد. آدم بلند شود برود این مسئله را بگوید. چقدر زشت است، چقدر قبیح است، چقدر وقیح است. چقدر از مرحله پرت اند آنهایی که با وسائلی به امور خفیه و باطن مردم اطلاع پیدا می کنند! واویلا است واویلا است این قضیه و مسئله. اینها بدترین چیزی که می گویند انیشتین وقتی که - بمب اتم منشاءش او بود - گرچه خود انیشتین مرد معتقدی بود و در حال و هوای خودش اهل دعا و این مسائل بوده است و بدنبال کشف بعضی از مسائل بوده است. گفته بوده ای کاش بجای این همه تأملات و تحقیقات و اموری که راجع به فیزیک کردیم یک قدری راجع به متافیزیک هم ما کار

می‌کردیم و به دنبال آنها می‌رفتیم، ای‌کاش من فارسی می‌دانستم و می‌دیدم این بزرگان از عرفاء امثال حافظ و اینها در مطالب‌شان چه چیزهایی نهفته است. علی‌کل‌حال مرد [معتقدی] بوده و از اینکه فواید و مسائل آن منجر به ساخت بمب اتمی و اینها شده بود بسیار بسیار پشیمان بود و دائماً متذکر می‌شد. در یک مجلس تجلیلی که برای او گرفته بودند آمد صحبتی که کرد این بود گفت: ما آرزو داشتیم با این وسیله‌ای که ساخته می‌شود بتوانیم در خدمت صلح و کمک به بقاء بشریت قدم برداریم، نمی‌دانستیم که این وسیله باعث اعدام و انهدام نسل بشریت شده است و باید متأسف باشم از اینکه با این اکتشافات ما مسئله به اینجا رسیده است.

حالا این وسائلی که بشر ساخته باید در چه راهی از آن استفاده کند؟ آیا در راه افشاء اسرار مردم؟ یعنی این است؟! حالا که یک تکنیک و تکنولوژی که خدا در اختیار انسان قرار می‌دهد آدم باید چگونه استفاده کند؟ در چه راهی، در چه مسیری استفاده کند؟ اینجاست که مسائل وجدانی و فطری، و مسائل اخلاقی می‌آید و آن کسی را که حائز این صفات

حسنة و صفات اخلاقی است او را در راهی قرار می‌دهد که از این وسائل برای رضای الهی مورد بهره برداری قرار بدهد. و خدای نکرده در مقابل، آن کسانی که فاقد این صفات حسنة و فاقد مسائل اخلاق و فاقد مسائل و صفات و ارزش‌های عالیة هستند آنها را وامی‌دارد تا از این امور و از این وسائل در راه رضای شیطان و سخط خدا به اسم خدا، به اسم خدا و به اسم تکلیف و اینها بیایند و استفاده کنند! آن وقت دیگر چه‌ها خواهد شد!

خدا می‌گوید آقا چرا باید نگاه کنی بینی بندهات چه گفته؟ به تو چه مربوط است. آیا به تو گفته، در مرأی گفته، به تو چه ربطی دارد که این در خفا چه کاری انجام داده است؟ آیا آمده جلوی تو و روی سِن رفته یا اینکه کاری که بین خودش و خدا کرده چرا باید فاش شود؟ چرا باید این مسئله بازگو شود؟ چرا باید در پرونده گذاشته شود برای روز مبادا؟ این پرونده را می‌آیند و برمی‌دارند و اطلاع پیدا می‌کنند، چطور اینکه دارند می‌کنند!! همه اینها همه‌اش بر خلاف مسیر خداست. خدا هم می‌آید چه کار

می کند؟ می گوید حالا که قرار است با من این گونه رفتار کنی، با بندگان من این طور رفتار کنی، من هم بلام چطور شما را بچرخانم و هی بچرخانم و هی بچرخانم!

از اینجا کارتان پیش نمی رود می روید سراغ این، می بینید اینجا هم نشد، هی دور خودتان مثل خر عصاره می چرخید و راه به جایی نمی برید. چرا؟ چون دارید بر خلاف مسیر او و بر خلاف رضای او و بر خلاف او حرکت می کنید و قدم بر می دارید. ولی خدا ساطر است، می پوشاند. لذا داریم وقتی غیبت شخصی را کردید اصلا نگذارید که به گوش او برسد، نه اینکه بیایی و بگویی آقا من غیبت شما را کردم راضی باشید. مگر اینکه حالا به گوشش رسیده باشد. همین گفتن اینکه آقا من غیبت شما را کردم این یک مسئله ای در نفس او ایجاد می کند که از بین نمی رود. چرا انسان نفس یکی را مکدر کند؟ چرا آلوده کند؟ بله، اگر به گوشش رسید انسان باید برود و عذرخواهی بکند. ولی وقتی نرسید انسان نباید مطلب را پیگیری کند. استغفار کند، در نفس خود استغفار کند بین خود و خدا، و خدا هم وسایل

برای اخفاء آن را هم پیش می آورد.

این مقام، مقام ستاریت است که خدا می آید عیب را می پوشاند. نه اینکه عیب را بیاید ظاهر کند، عیب را در بیاورد، برود دنبال اینکه این چه عیبی دارد. این یک مسئله ای است؛ یعنی باید به این قضیه رسید که این شخص چه انگیزه ای می تواند داشته باشد. مثلاً افرادی که می آیند راجع به بعضی امور صوفیه و دراویش - حالا کسانی که سابق بودند - بیایند و بروند دنبال، در کتابها، این طرف آن طرف، بگردند یک چیزی پیدا کنند، یک کلامی پیدا کنند که بتوانند مستمسک قرار بدهند، حالا کلام هم صحیح باشد ولی این از درونش یک اشکالی در بیاورند که: آی این آقا این طوری است! آی آن آن طوری است!

عزیز من! مگر بیکاری تو؟! این همه مسئله داری، این همه مشکل داری، این همه مطلب است. چسبیده به اینکه برود به یکی از اینها که در قرن ششصد هفتصد است یک چیزی از سوراخ سنبه ها پیدا کند که آی این، این را گفته است: لیس فی

جبتی^۱. بایزید می گوید: جبه من خدا است. اولاً
نگفته خدا. چرا بنده خدا را تهمت می زنید؟! گفته
غیر از خدا نیست. یک وقت می گوید جبه من در آن
خداست، یعنی خدا آمده کوچک شده و رفته در
لباس من. خب کی هم چنین حرفی زده؟ او که
نمی آید هم چنین حرفی بزند. گفته غیر از خدا
نیست. حرف درستی هم است.^۲ من هم همین را
می گویم لیس فی جبتی. همه عالم وجود همه اینها
ظهور آن ذات بسیط و لایتناهی است، خب این هم
همین را می گوید. در روایات همین است، در آیات
قرآن همین است، در ادعیه ما همین است.

نه، این آمده گفته است آن! آن آن را گفته! ابراهیم
ادهم این را گفته! بلند شوید برویم این طرف را
بگرد، آن طرف را بگرد، وقت را تلف کن بینیم در
بین کتابها چیزی نیست؟! بابا! این بزرگان چند تا
حرف خوب داشته اند؟ حالا گیرم بر اینکه تو آمدی
یک کلمه پیدا کردی، یک جمله پیدا کردی، هزار تا
جمله دارند؛ جمله خوب، اخلاقی، صحیح، اعتقادی

^۱ المقدمات فی نص النصوص، ص ۲۰۳

^۲ جهت اطلاع بیشتر به کتاب افق وحی، ص ۶۵۴ مراجعه شود.

و مفید. تمام اینها را می گذارید کنار؟! اینها درد است
ها! یعنی اینها مسئله است.

امام سجاد علیه السلام دارد به ما یاد می دهد،
تعلیم می دهد، عزیزم! راهت خطاست. راه خدا،
رفتن و در کتابها گشتن و نقص پیدا کردن نیست.
حالا اگر بر فرض یک نقص هم باشد، کی نقص
ندارد؟! کی عیب ندارد؟! من خودم یک ساعت
صحبت می کنم در این یک ساعت من ده موردش
ممکن اشتباه باشد؛ ممکن است خطای لسان باشد،
ممکن است یک حرف اشتباه بزنم. آقای طهرانی
شما یک هم چنین چیزی گفتید؟ آره اشتباه کردم،
فردا می آیم تصحیح می کنم. چه اشکالی دارد؟ فرض
کنید این الان در آنجا این را گفته، مریدانش رفتند در
آنجا چه کردند. آقا جان بیکاری؟! مگر کار و زندگی
نداری؟

آن وقت حالا اگر یکی از این حرفها - اینکه
هیچ - صد مقابلش را اگر یکی که غیر از همین هاست
از طایفه فقه و فقیه و فقها باشد، با هزار لایه و مُشما
و لاستیک و فولاد و چدن و بتن می پوشانند و قفلش

می‌کنند که اصلاً صدایش در نیاید! اگر صد برابرش باشد.

آقا درآمده بعد از سن نود سالگی گفته: این قضیه عمر که أن الرجل ليهجر اصلاً این کذب است. کی گفته درست است؟ عمر مسلمان بود؛ شما یا باید بگویید که عمر مسلمان نبود که این خلاف است. عمر مسلمان بود، نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، نماز جماعت. اگر مسلمان بود مسلمان که نمی‌آید هم‌چنین حرفی بزند! - بینم آن که آمد سر امام حسین علیه السّلام را برید مگر شب نماز نمی‌خواند؟! مگر آن عمر بن سعد نماز نمی‌خواند؟ مگر آن شمر نماز نمی‌خواند؟ این چرت و پرت... - حالا از این بگذریم. حالا چون این شخص این حرف را گفته، نه، اشتباه شده و با او صحبت شده و از حرفش برگشت.

من خودم آن توبه نامه را خواندم. چون دشمن از آن سوءاستفاده می‌کند... دشمن از چه سوءاستفاده می‌کند آقا؟ برداشتی چرت و پرت گفتی، دروغ گفتی، آمدی تهمت به تشیع زدی، تمام مسائل را... این چیزها را از ما بگیرد دیگر برای شیعه چیزی

باقی نمی ماند. همین چیزها بود دیگر همین چیزها که ما داریم می کنیم. یک هم چنین مسئله به این مهمی را انکار کرده ای. آقا یک اشتباهی شده است و خطایی شده است! آمده اند صحبت کرده اند و بعد هم ایشان آمده گفته: بله، ما دیدیم دشمن سوءاستفاده می کند... آخرش هم اعتراف نکردند که ما غلط کردیم و اشتباه کردیم، نه، چون دشمن سوءاستفاده می کند و این چیزها حالا خوب نیست این مطالب مطرح شود.

خدا نیاورد آن روزی را که حالا مولانا بیاید و این را در مثنوی بگوید، اگر این را می گفت باور کنید می رفتند بالای ناقاره خانه امام رضا ناقاره می زدند. یعنی اگر این مولانا بیچاره می آمد و می گفت باور کنید هر روز می رفتند بالا دام در ا دی دام بیاید نگاه کنید آی آی هوار! بیاید ببینید چه گفته است. اما چون این فقیه و این عالم است و این... صدایش را در نیاوریم، بندیمش، در بسته کنیم، کسی هم نگوید و پشتش هم نگیریم.

برای چه پشتش را نگیریم. این حرف ها چیست؟

یکی بلند می‌شود می‌آید زیارت عاشورا را انکار می‌کند که اصلاً زیارت عاشورا از معصوم نیست! - البته فوت کردند و به رحمت خدا رفتند در آنجا به آنها نشان می‌دهند که از معصوم هست یا نه! - آن یکی می‌آید زیارت ناحیه را زیارت واهیه تلقی می‌کند اصلاً کسی انگار نه انگار! آن فقیه والامقام می‌آید در کتابش معصوم را جایزالخطا می‌داند - آن هم نسبت به مسائل تکلیفی و احکام نه در مسائل دیگر - نه، اینها هیچ مسئله و اشکالی نیست! بالاخره یک فقیهی یک اشتباهی می‌کند دیگر! بالاخره ما که [معصوم] نیستیم!

اما این مولانا بنده خدا بیاید بگوید «هر که را که منم مولا و دوست / ابن عم من علی مولای اوست» چون گفته «دوست» این معلوم است که سنی است. دوست نه، چرا گفته دوست؟! اصلاً نمی‌گوید که بابا این مولا را چه معنا کرده:

کیست مولا؟ آنکه آزادت کند *** بند رقیت ز پایت برکند

که یک صدمش را هم شما نمی‌توانید بگویید. اما چون گفته است دوست پس معلوم است که سنی است حرفی درش نیست!

این چیست؟ این بیماری است، این مرض است.
باید برویم دنبال مداوا دوايش را پيدا كنيم. دارویش
كجاست؟ دارویش دعای ابو حمزه امام سجاد علیه
السّلام است. نه اینکه همین طوری بخوانیم برویم
جلو، بعد هم [بگوییم] دعای ابو حمزه خواندیم
دیگر. نه عزیز من! بیا به تک تک این فقرات نگاه کن،
توجه کن. تو که سواد داری، تو که این قدر می فهمی
این عبارات‌ها معنایش چیست.

امام سجاد علیه السّلام دارد می گوید: من به
خاطر خیر السّاترین تو می روم [خطا می کنم] اگر
ترس از عقوبت داشتم گناه نمی کردم ولی دیدم تو
خیر السّاترین هستی. این عظمت تو، رحمت تو،
رافت تو، عطوفت تو، این مسئله تو دست مرا
باز گذاشته که آن قدر مراقبت و دقت نداشته باشم و
گاهی اوقات یک خطایی از من سر بزند. آن وقت ما
بلند شویم برویم بشکافیم این طرف و آن طرف ...
این بنده خدایی که در هفتصدسال پیش بود اگر الان
زنده بود جلوی شما، می گفت بابا چرا دارید این قدر
[اعتراض] می کنید، من منظورم این است از این

مطلب، چرا دنبال حرف‌های خوب من نیستید؟! چرا دنبال حرف‌های ...

من یک دفعه - در صحبت‌های قبل - گفتم حالا این مولانا، شما جمع کنید ببیند مولانا در کتابش راجع به عمر و اینها گفته است - اصلاً ما می‌گوییم راجع به امیرالمؤمنین هیچ چیز در مثنوی ندارد، در این دیوانش ندارد - کل این را، یک صفحه مگر بیشتر می‌شود؟ آن یک صفحه را از مثنوی در بیاور و بگذار کنار. چه مرگی داری که بقیه‌اش را باید بگذاری کنار و اصلاً نگاه نکنی؟! شنیدم آن یکی می‌رود بالای منبر می‌گوید مثنوی را باید با انبر گرفت!

مثنوی را با انبر باید گرفت؟ یعنی هنوز شما فکر می‌کنید باز هم زمان این حرف‌هاست؟ باز هم وقت و فرصت برای این حرف‌هاست؟! شما این تعریفی که از امیرالمؤمنین در جاهای مختلف کرده است - که چندتا از این اشعار را دیشب خواندند - یک دهم این را شما اگر می‌توانید بیایید بگویید! اگر می‌توانی بیا و بگو! این افقی که راجع به امیرالمؤمنین دارد برای ما باز می‌کند کدام یک از شما می‌توانید؟

ما شعرهایی که راجع به امیرالمؤمنین گفتید را هم

دیدیم. إن شاء الله خدا به شما اجر دهد و کارتان بدون اجر نماند، ولی انصاف داشته باشید، با انصاف بیاید رفتار کنید، با انصاف بیاید برخورد کنید. فرض کنید اگر حالا اینها یک قوم و خویشی با شما داشتند این طوری می آمدی؟! فرض کنید یکی از اینها پسر خاله شما بود بلند می شدی می آمدی این کار را بکنید؟ همسایه تان بود، رفیق تان بود. حالا چون هفتصد سال پیش است همه چیز باید از بین برود و هرچه دل مان می خواهد بگوییم و هرچه دل مان می خواهد بتراشیم، چون برای هفتصد سال پیش است. حالا اگر همین بنده خدایی که الان برایش اینها را گفتی همین الان بود - شب شنبه بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۸ - چه کار می کردی؟ باز هم می رفتید در کتاب هایش نگاه کنید بینی در سوراخ سنبه ها چیزی می توانید پیدا کنید؟! اینها چیزهایی است که آدم باید به فکر باشد؛ یعنی اینها می آید راه انسان را تصحیح می کند، فکر انسان را تصحیح می کند. این مقام وحدت و این مقام اطلاق - که شما شنیدید - اینها کشک نیست اینها

همین است. این مقام سعه، این مقام انبساط و این مقام یکرنگی، این مقام توحید، این چیزهایی که ما داریم می‌شنویم این برای همین است. همین چیزها را باید مدنظر قرار بدهیم آن وقت ببینیم خودمان باید چه کار کنیم، خودمان در ارتباط با افراد باید چه کار بکنیم؟

یک وقتی بعد از زمان مرحوم آقا یک مجلسی بود در منزل مرحوم آقا، مجلس روز غدیر هم بود. یک شخصی آمد گفت که آقا مثلاً فلان شخص را دیدم در آنجا نشسته، سکه و نقل می‌دهد و من سؤال کردم که پس فلان آقا کجا هستند؟ او در پاسخ گفت که امیرالمؤمنین همه جا هست، یا امیرالمؤمنین حضور و غیبت ندارد. این الان مثلاً خیلی ادعا کرده و یک هم‌چنین چیزی ... من گفتم: نه، حرف، حرف خلافی نیست. شاید منظورش این است که مجلس متعلق به امیرالمؤمنین است حالا یک کسی باشد یا نباشد او نقل بدهد یا من نقل بدهم تفاوتی نمی‌کند. شاید منظور این است. دیگر او چیزی نگفت.

بعد این مطلب به یک نفر دیگر رفته بود و منتقل شده بود. واسطه‌ای که نقل کرده بود وقتی که من این

حرف را زدم گفت: البته این یک توجیهی است و این هم می‌شود یک توجیهی باشد. یعنی چه؟ یعنی من قبول ندارم، من روی حرف خودم هستم و من روی فکر خودم هستم. این چیست؟ این همان ایراد است، وقتی من دارم در اینجا توجیه می‌کنم بگو بله، بسیار خوب یک چیزی است اشکال ندارد. حالا چون او با بعضی از مسائل ما مخالف است پس بنابراین اگر هم یک حرفی زده ما باید آن طرف خلافتش را بگیریم. چرا نیایم طرف وفاق را بگیریم، حالا مخالف مخالف باشد. حرفش قابل توجیه است، وقتی قابل توجیه است توجیه کن. مگر حتماً بایستی که به نحوه دیگری که صحیح نیست.

این یک مطلبی است که ما باید به این مسئله فکر کنیم؛ یعنی یک مسئله واقعا اساسی است. یعنی در سیر و در سلوک انسان این مسئله خیلی مسئله اساسی است. بدون حل شدن این مسئله انسان قدمی بر نمی‌دارد، مثل خر عصاره‌ای که گفتم دور خودش دور می‌زند. اما اگر انسان آمد این مطلب را در نفس خودش تصحیح و درست کرد، سریع حرکتش و

سیرش سریع انجام می‌شود. چرا؟ چون خیلی نزدیک شده و خیلی خودش را گذرانده از مسائل، از مهالک، از کریوه‌ها، از عقبه‌ها همین‌طور و خودش را رد کرده است. خودش را در جریانی قرار داده که آن ظهور، ظهور اسماء حسناى الهی است، نه اینکه خودش را در جریانی قرار داده که آن بروز صفات شیطنی است. با صفات شیطنی که شما نمی‌توانی این طرف بروید. نمی‌توانی تا وقتی که در مظهریت صفت شیطان قرار گرفتی آن وقت بیایی راه خدا را بروی اینکه در مقابل است، در دو طرف مقابل است. انسان می‌بیند این افراد می‌مانند، می‌مانند و ماندند. این مسئله و این مطلب خَيْرُ السَّائِرِينَ مسئله‌ای است که امام در اینجا به عنوان یک کلید برای حل مشکلات و راهکاری برای حرکت و سیر انسان قرار داده که اصلاً به‌طور کلی انسان در نفس یک هم‌چنین حالی داشته باشد. اگر یک مطلبی از یک شخصی می‌بیند که به نظرش احتمال خلاف و اینها دارد - و خوب هم می‌فهمد ها! و خوب هم تشخیص می‌دهیم قشنگ، این‌طور نیست که نفهمیم - حملش کند بر همان سمت حُسن. اگر یک رفتاری می‌بیند،

اگر هرچی ... مطلقاً.

حضرت می‌فرمایند تو خَيْرُ السَّائِرِينَ هستی، چون خَيْرُ السَّائِرِينَ هستی من دیگر آن‌قدر، گرچه باید مراقبت کنم، گرچه باید مواظبت کنم، گرچه آنها را دارم، اگر هم یک خطایی از من سر زد دیگر خیال نمی‌کنم که دنیا به آخر رسید، نه! حالا خطا سر زد می‌گوییم خدا ببخش دیگر تو خدا هستی، بالاخره باید یک فرقی بین تو و ما باشد. تو خدایی خودت و ما هم بندگی و چموشی و خطا و زلل و جرم و معصیت خودمان.

واقعاً امیرالمؤمنین علیه السلام مطلب را تمام کرد؛ وقتی که آمد مدائن روی قبر سلمان، سلمان از دنیا رفته بود، حضرت از مدینه به طرفه‌العینی به مدائن آمدند او را دفن کردند و روی قبر سلمان با انگشت خودشان - این‌طور که در تواریخ ذکر می‌کنند - این دو بیت را حضرت نوشتند:

وفدت على الكريم بغير زاد *** من الحسنات والقلب السليم

من بر یک کریم واقع شدم، بر یک کریم و بزرگواری. بدون زاد، بدون هیچ چیز، هیچ چیز در دستم نیست، دست خالی وارد شدم.

من یک وقتی فکر می‌کردم راجع به این عبارت، هرچه من فکر کردم و در این عبارت غوص کردم که بتوانم بهتر از این پیدا بکنم توصیفی که شایسته سلمان است، دیدم نه، هیچ کدام. امیرالمؤمنین بگوید این سلمان مقام فنا دارد، از نفسش گذشته، کارهایش همه‌اش از روی اخلاص است، مندک در ذات خدا شده، مندک در ولایت شده، ملکوت آسمان و زمین را در اختیار گرفته. دیدم امیرالمؤمنین هرچه بخواهد راجع به سلمان بفرماید باز به این عبارت نمی‌رسد. حضرت دارد می‌گوید این بنده هست. چه چیزی گذشته؟ چه چیزی بدست آورده؟! قدرت از اوست، ولایت از اوست، حرکت از اوست، هرچه دارد از اوست. پس این خودش چیست؟ هیچ، هیچ یعنی همین.

وفدت علی‌الکریم بغیر زاد؛ آمدم و چشمم به کریم است، نظر به کریم دارم، هیچ چیز همراهم نیست. خدایا در این مدتی که نماز خواندم به نماز نگاه نمی‌کنم، روزه گرفتم، نماز شب خواندم، ذکر گفتم، احسان کردم، انفاق کردم، کمک کردم، یتیم نوازی کردم، چه کردم. همه اینها تو بودی، اگر هم

تو پول حواله نمی کردی بنده یک گاه هم نمی توانم،
بنده نمی توانم یک گاه خلق کنم. آن وقت این پولی
که بدست آوردم و دارم انفاق می کنم این پول را من
در آوردم؟!!

چه کسی پس کله مشتری را زده که بیاید در مغازه
من و این جنس را از من بخرد؟ می توانست مغازه
دیگری برود. چه کسی به فلان صاحب پروژه گفته
که بلند شود برود مثلاً پیش فلان کس و آن [شخص]
این پروژه را دست بگیرد؟ می توانست به دفتر
مهندسی و معماری دیگری برود. چه کسی به فلان
مریض آمده گفته که به پیش فلان طبیب برو؟
می توانست پیش کس دیگری برود و عمل کند.
می توانست جای دیگر برود. چه کسی این کار را
کرده؟ چه کسی این راه انداخته؟ چه کسی حرکت
کرده؟

بعد ما بلند شویم بگوییم: بله، خدایا ما در این
مدت انفاق کرده ایم! خب می خواستی نکنی. انفاقی
که اصل و ریشه اش از من است ... مثل اینکه شیر
آب را شما باز کنید بلند شود بیاید فخر بفروشد که

این من هستم که الان شیلنگ را زدم و دارم و...
می گوید: برو بابا تو چه هستی شیر آب و لوله آب؟
وصل شدی به آن، آن به وصل شده به آن، آن هم به
آن، رفته تازه رسیده به سد. اگر قرار بر این است
کسی بخواهد آن سد کذا باید بیاید. نه اینکه شلنگ
آب و شیر آب را شما باز کردید، حالا این بیاید
بگوید اگر من نبودم گل های تو خشک شده بود! اگر
من نبودم همه چه شده بود!

من الحسنات والقلب السليم؛ نه حسناتی در نامه
اعمال من است و نه قلب سالم. قلب سلیم، قلبی که
در راه تو سلیم و تسلیم باشد، اختیاری از خودش
نداشته باشد.

وحمل الزاد اقبح كل شئی *** اذا كان الوفود علی الکریم

آدم وقتی منزل یک رفیقی می رود، منزل یک
بزرگی می رود، دعوتش می کنند، ناهار هم با خودش
ببرد! این چقدر بی احترامی و هتک حرمت و توهین
به آن شخص تلقی می شود. آدم وقتی می بیند
می گوید من ناهار دعوت کردم ناهار آوردی؟
خجالت نمی کشید؟ برو همان در خانه ات ...

حالا ما برویم در پیشگاه خدا، خدا بگوید برای

من چه آوردی؟ به! خدایا بیا نگاه کن، تو که اخف
المطلعين که نیستی، تو که اهون الناظرین که نیستی!
من این قدر از عمر فرض کنی نماز خواندم، بلند
شدم موقع ظهر نماز خواندم، غروب خواندم، صبح
خواندم بجای اینکه بگیرم بخوابم بلند شدم. روزه
گرفتم عطش بوده. حج انجام دادم، زکات دادم. اینها
همه چیزهایی است که من همه را انجام دادم. خدا
می گوید همه اینها را که انجام دادی از کیسه من
خرج کردی یا از کیسه خودت؟ از کجا آوردی؟ از
شکم مادرت که آمدی اصلا دستت هم نمی توانستی
تکان بدهی. از کیسه چه کسی خرج کردی؟ چیزی
که از کیسه من است به خود من داری پس می دهی
و نشان می دهی. از خزانة من است تو داری به خود
من نشان می دهی.

پس وقتی خدا می گوید چه آوردی آدم به خدا
بگوید هیچ چیز - باید یاد بگیریم دیگر -
امیرالمؤمنین یادمان داد. همه یادمان باشد إن شاء الله
وقتی که از این دنیا رفتیم، رفتیم آنجا، تا خدا گفت،
می گوییم خدایا امیرالمؤمنین یادمان داد. صاف،

می‌گوییم هیچ چیزی نیاوردیم. اگر قرار است از او یاد بگیریم من قبول می‌کنم. ولی درست بگوییم ها!

خدا رحمت کند خدا بیامرزد، استادی داشتیم مرد بزرگی بود، اهل تهذیب اهل تهجد بود، اهل ورع بود، اهل دنیا نبود، خدا رحمتش کند. یک شب به من می‌گفت که فلانی من در این دنیا که هستم وقتی که خواستم بروم خدا به من گفت که چه آورده‌ای؟ می‌گویم خدایا من فقط برای تو یک چیز آورده‌ام: درس و بحث و همه این مطالب هیچ چیز - چون اهل تدریس و این مسائل بود - من شش ماه تمام شب‌ها را تا صبح برای تو بیدار بودم و صبح‌ها را هم تا شب برای تو صائم و روزه دار بودم - راست هم می‌گفت - من فقط این را برای تو آورده‌ام. [من]

همان‌جا در دلم گفتم: خدایا من این را هم نیاورده‌ام. ما که دیگر توفیق روزه هم نداریم. چند شب پیش بود به رفیق‌مان آقای دکتر گفتم: می‌توانم برای امسال اجازه روزه را بگیرم؟ ایشان گفتند نخیر! یک هم‌چنین اجازه‌ای ما نخواهیم داد. الحمدلله ما این توفیق روزه هم خیال‌مان راحت است. نمازهای‌مان هم آن‌هم که معلوم است، بله! نمازهایمان هم بدرد

چه می خورد. دیگر چیزی نماند. روزه که نمی گیریم راحتیم، نمازمان هم نماز نصف کاره و خراب و شکسته و معلوم نیست چه شود.

آنهایی که بالاخره یک چیزی دارند به آنها دارم می گویم و گرنه خودم که از اول نیازی به توصیه امیرالمؤمنین هم نیست؛ چون از اول خبری نیست که حالا بخواهیم رویش فکر کنیم. اما خوشیم، خوشیم که الحمدلله یک هم چنین چیزهای یاد ما دادند، یک هم چنین آموزه‌هایی به ما یاد دادند، یک هم چنین تعالیمی به ما یاد دادند. یک امیرالمؤمنینی داریم که دارد راه را یاد می دهد، مسیر را یاد می دهد. جای‌های دیگر طور دیگر یاد می دهند.

من دیدم دیگر و بودم، آقا شما نگاه کنید چند دفعه حج رفتید! عجب عجب! اینها را همه یادداشت کنید و به حساب بیاورید! یکی می گفت آقا همه اینها را روی کاغذ بنویسید و در کفنت بگذار! شوخی نمی کنم ها! از بزرگان از اهل ظاهر داشت به آن یاد می داد که چقدر نماز خواندی، چقدر مجلس عزاداری داری، اینها را همه لیست کن و در کفنت

بگذار که آنجا وقتی نکیر و منکر و دیگران آمدند بگویند بابا ما این قدر عزاداری داشتیم، این قدر لیست دارم انفاق کردیم و چه کردیم.

امیرالمؤمنین می گوید: این حرفها چیست؟ این مسائل چیست؟ تو اصلا که هستی چه هستی؟ انفاق چیست؟ عبادت چیست؟ تهجدت چیست؟ این مسائل چیست؟ همه را رها کن، تنها باش. چرا؟ چون مقابلت کریم است، خیالت تخت باشد راحت. طرفت کریم است، طرفت طرفی است که در کرامت و در بزرگی و در بزرگمنشی رودست ندارد و چیزی بالاتر از او نیست.

پس حالا که این طور است دیگر نیا خودت را عرضه بدار، نیا این طور بگو، نیا این طور مطرح کن. هی خودت را ببر پایین؛ اگر صد هستی بیا خودت را نود کن، اگر نود هستی بیا خودت را هشتاد، هفتاد، بیار، غصه نخور ضرر نمی کنی، شصت، پنجاه، چهل، سی، بیست، ده، هفت، شش، صفر.

حالا صفر که شدی دیگر خیالت جمع، در نفست، وقتی صفر شدی آن موقع یک خبرهایی هست، آن موقع یک چیزها و مسائلی، آن موقع یک چیزهایی

پیدا می‌شود و ظهور می‌کند. هرچه انسان بخواهد بگذارد ضرر کرده است؛ یعنی حتی اگر دو هم باشد به اندازه همان دو تا ضرر کرده است، یک هم باشد، نیم هم باشد. می‌خواهد ضرر نکند باید نمره خودش را صفر بدهد یک صفر بزرگ بگذاریم پای پرونده‌مان بجای بیست - از این بیست و ضربدرهایی که آن زمان‌ها دل‌مان را به این چیزها خوش می‌کردیم - حالا نه! حالا بیاییم دل‌مان را به صفر خوش کنیم. پای پرونده‌مان یک صفر بگذاریم و بگوییم که خدایا ما پرونده‌مان همین است و هیچی نیست، تو خودت می‌دانی.

وحمل الزاد اقبح کل شیئی *** اذا كان الوفود علی الکریم

وقتی که انسان به یک کریم وارد می‌شود بدترین چیز این است که متاعی را بیاورد عرضه کند و با خودش غذا ببرد و توشه ببرد.

إن شاء الله امیدواریم خدای متعال در این ماه مبارک از این حقائق و حیانی ما را بی‌نصیب نگرداند و راه ما و مسیر ما را در راه اهل بیت و اولیاء خودش که اینها راه‌یافتگانند، و اینها می‌توانند ما را راهنمایی کنند، نه دیگران و نه اشخاص دیگر و نه افراد دیگر

و نه الگوهای دیگر و نه اسوه‌های دیگر، فقط این
بزرگان، این اولیاء و این ائمه علیهم السّلام، خدایا
راه ما را در همین مسیر آنها ثابت و مستدام بدار.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ